

آوارگی؛ طلایه‌ی «نظم نوین جهانی»

یک شاعر آواره‌ی آفریقایی می‌گوید:

«آواره کسی است که وقتی می‌رود، غم عالم را با خود دارد، حتی اگر بهشت، مقصد او باشد و هنگامی که باز می‌گردد همه‌ی شادی‌ها را همراه می‌آورد، حتی اگر رو به جهنم داشته باشد.»

آوارگی و دربه‌دری، داستان ملال‌انگیزی است که در جای‌جای تاریخ نشان دارد، چرا که همواره رنج بزرگ انسان‌ها به شمار آمده است.

ادبیات دنیا و به ویژه ادبیات مشرق زمین از این قصه‌ی تلخ سرشار است. روایت غربت‌نشینی و دربه‌دری، جان‌مایه‌ی سوز و ساز نویسندگان و شاعران بسیاری بوده، این حکایت در شعر فارسی به ویژه، رنگ جان‌سوز دیگری دارد. از پریشانی و بی‌پناهی انسان‌ها، قصه‌های دراز داریم. هنگامی که فتنه‌ی مغول برخاست و تیغ آخته‌ی آن قوم وحشی به جان مردم ایران افتاد، فوج انسان‌های آواره و بی‌پناه، سر به کوه و بیابان نهادند و گروه‌گروه از برهنگی و گرسنگی جان باختند. شهرها و قریه‌ها از سکنه خالی ماند، قنات‌ها خشکید و باغ‌ها و دشتستان‌های آباد و سرسبز به بیابان‌های خشک و بی‌حاصل بدل گشت. در تاریخ، بسیار خواننده‌ایم حکایت بی‌دادگران و خون‌خوارانی را که از گوشه‌ای قد برمی‌افراشتند و به سرزمین ما هجوم می‌آوردند که نخستین ره‌آوردشان آوارگی و دربه‌دری توده‌های مردم بود. این حکایت نه در ایران که البته تاخت‌گاه مهاجمان بسیاری بوده که از یونان و روم و مصر تا دوردست شرق و نه در گذشته‌های دور که از آغاز تا امروز، سراسر تاریخ را پوشانده است.

بی‌پناهی و آوارگی اما در عصر تمدن و پیشرفت، هولناک‌تر و دردناک‌تر از هر زمان دیگری می‌نماید. هم‌اکنون، یعنی در پایان قرن بیستم که بشر مدعی دست‌یابی به بسیاری از ارزش‌های علمی و اخلاقی است، میلیون‌ها انسان از بیم جان و به خاطر پایداری در افکار و اندیشه‌های خود، ناگزیر خانه و کاشانه‌ی خویش را رها کرده و در گوشه و کنار دنیا به حیات به ظاهر امن خویش ادامه می‌دهند. با مشکلات بسیاری که فراروی دسترسی به آمار، در این زمینه‌ی خاص موجود است، سازمان ملل و کمیساریای آوارگان، هرگز نتوانسته‌اند ارقام درستی از خیل آوارگان دنیا که بسیاری‌شان نام و نشان و هویتی هم ندارند، به دست آورند. به نظر می‌آید برخلاف آمارهای رسمی که رقمی حدود ۱۵ میلیون نفر را نشان می‌دهد، شمار واقعی بی‌پناهان و آوارگان در سراسر دنیا به یک‌صد میلیون نفر بالغ گردد.

* * *

برای نخستین شماره‌ی سال نو، تدارک گزارشی دیده بودیم درباره‌ی یکی از معضلات اجتماعی مردم تهران. در آن روزها هرگز تصور نمی‌کردیم بیخ گوش‌مان شاهد یکی از دردناک‌ترین رخدادهای تاریخ، آن هم در سال‌های آخر قرن بیستم باشیم. وقتی دربه‌دری و آوارگی مردم شمال عراق، یعنی اکراد آن منطقه از سرزمین آبا و اجدادیشان آغاز شد و آن صحنه‌های رقت‌آور را از تلویزیون دیدیم، وقتی آن آمارهای دهشتناک از فرار دسته‌جمعی هزاران هزار انسان بی‌پناه و بی‌گناه را از رادیوها شنیدیم، وقتی آمار مرگ و میر از گرسنگی، سرما، بیماری و برهنگی، کم و بیش و البته بسیار دیر، توسط خبرگزاری‌ها منتشر شد، احساس کردم تمام وجودم را نفرت و نفرین پوشانده است.

از خود پرسیدم آیا این طلایه‌ی «نظم نوین جهانی» است که آقای بوش به جهانیان وعده داده است؟

سخن مصلح و آموزگار بزرگ اخلاق، سعدی به ذهنم آمد. سخن بسیار ساده‌ای که دنیایی از ایمان و معرفت در آن نهفته است. سخنی که بر بالای ساختمان سازمان ملل (البته سازمان دول) نیز نقش بسته است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

دچار همان بی‌قراری شده بودم که در شعر همیشه جاوید سعدی متجلی است با خود می‌اندیشیدم که دنیای مادی به کدام سو می‌رود و همان حال به خود پاسخ دادم: به سوی زوال عشق و دوستی.
دفتر اخلاق را بسته می‌دیدم و آبروی انسان را در پیشگاه عشق و معرفت از دست رفته. سخن خواجه از ذهنم می‌گذشت که:

دوستی کی آخر آمد، دوست‌داران را چه شد؟
و تا آنجا را دیدم که:

لعلی از کان مروت برنیامد برون

تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟

با همکاران مجله به توافق رسیدیم که این «تراژدی» را به عنوان یک مشکل اخلاقی و اجتماعی به بحث و نقد و نظر بگذاریم شاید از این رهگذر بتوانیم وجدان جامعه را بهتر و بیشتر برای یاری رساندن به خلق آواره‌ی گُرد بیدار سازیم و این قصه‌ی پرملال را برای عبرت تاریخ و نسل‌های آینده به سهم خود ثبت و ضبط کنیم.
حال این که پس این رویداد شوم، چه نقشه‌ها و چه هدف‌هایی پنهان است، مقوله‌ای سیاسی است که پرداختن به آن هدف ما نیست. سعی ما بر این بوده است که از دیدگاهی اخلاقی و انسانی با این مسئله برخورد کنیم.

می‌خواهیم بدانیم که میان انسان و انسان این همه تفاوت باید قایل بود؟ هنگامی که خون از بینی یک آمریکایی یا اروپایی در گوشه‌ای جاری می‌شود، آن همه‌ی فریاد برمی‌خیزد و ماجرای کوچک، به ناگاه تمام امواج خبری دنیا و صفحات روزنامه‌ها و مجله‌ها را به خود مشغول می‌دارد اما وقتی قومی کهن‌سال و شریف و نجیب، آماج توپ و تانک و بمباران‌های موحش قرار می‌گیرد و ناگزیر به فرار تن در می‌دهد و در سخت‌ترین تنگناها، دسته‌دسته از گرسنگی، بیماری، و برهنگی جان می‌بازد، واکنش دنیا چه باید باشد؟ آیا این فتور انسان، در عصر بالندگی نیست؟

آیا کارگزاران دنیا می‌خواهند «نظم نوین جهانی» را تنها بر منافع مادی خویش بنا نهند و سرنوشت انسان‌ها و حقوق آن‌ها، سهمی در آن نداشته باشد؟

نظم جدید را اگر جدی و واقعی تلقی کنیم، نخست باید بار اخلاقی و انسانی داشته باشد، تا مفهومی مادی. بی‌گمان روح بشریت، جدا از حکومت‌ها، از فاجعه‌ی آوارگی کرده‌ها و مسلمانان عراقی جریحه‌دار است و اگر فشار افکار عمومی نبود، شاید کارگزاران جهانی به این سادگی‌ها، تن به مهار صدام، این دیوانه‌ی بی‌لگام قرن بیستم نمی‌دادند و فاجعه، عمق بیشتر و ابعاد تازه‌تری نیز می‌یافت.

کرده‌ها چنان که در پی می‌آید، از تبار اصیل ایرانی و از آن گذشته، مسلمان و هم‌کیش ما هستند. بی‌انصافی است اگر بسیج همه‌جانبه، و یاری بی‌شایبه مردم ایران به آنان را که با راهبری دل‌سوزانه‌ی دولت صورت گرفت، از نظر دور داریم.

مردم غیور و شرافتمند ایران زمین، همچنان که در طول تاریخ، بارها ثابت کرده‌اند در چند ماه اخیر با آن‌که کمر از مصایب جنگ و زلزله‌ی ویرانگر شمال راست نکرده‌اند، با همتی بلند و دست و دلی گشاده، هویت ملی و عاطفی خویش را یک بار دیگر به نمایش گذاردند و در زمانی که سازمان‌های امداد جهانی به فرستادن نماینده و بررسی مسئله می‌پرداختند، با شتابی درخور تحسین، کاروان‌های امداد را از سراسر کشور به مناطق مرزی گسیل داشتند. هر چند این کمک‌ها نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای سیل خروشان آوارگان باشد اما سرعت و وسعت کار، جهانیان را به حیرت انداخت و انگیزه‌ای شد تا دنیا اندکی به خود آید و به چاره‌جویی برخیزد.

* * *

در اینجا لازم است از دکتر مصطفی رحیمی، کیومرث صابری (گل آقا)، فریدون مشیری، دکتر ابراهیم یزدی و بهرام خیامی که با گشاده‌رویی دعوت ما را برای نگاشتن مقالاتی در این زمینه پذیرفتند و با نگاه پراحساس و نقادانه خویش، به مسئله‌ی آوارگی، به ویژه تراژدی آوارگی کردهای عراق نگریستند، سپاس‌گزار باشیم.